

## در تجرید اقبال

ای بلند اقبال فردوس سرشت  
 ای جهان را کرده خرم چون بهشت  
 ای پس از شهنامه پرداز کهن  
 کس ننگشته به چو تو، تنم سخن  
 ای که بر دی رنجها در سال سی  
 تا سخن نو آوری در پارسی  
 ای که با لفظ دری، کاخی بلند  
 ساختی، از بار و باران بی گزند  
 ای که پیوستی به هم، چون مولوی  
 نوی درویش و لفظ خسروی  
 ای که با سخن، کردی پدید  
 بر "مسافر"، "گلشن راز جدید"  
 ای به "اسرار خودی" پرداخته  
 ای "رموز بنمودی" را ساخته  
 ای خدائی کرده در لفظ دری

در "پیام مشرق"، پهنبر می  
 ای که گفتی با جوانان عجم  
 کای خمار آلودگان پیام جم  
 "راستی، جهان من و جهان شما،  
 لاله ام من در شبستان شما"  
 آری ای اقبال معنی آفرین  
 سر بر آراز خواب سنگین و بین  
 کاندرا اینجا، در ما اقلیم تو  
 مجلسی کردند در ۴۰۰۰ تو  
 هر که آورد از تو نری در میان  
 انگلیسی دان شد در دوزبان  
 لفظ زیبای ترا یگو نهاد  
 حرمت شعردری بر باد داد  
 گر تو تجلی چنینی خواستی  
 از چه قدر پارسی را کاستی  
 یا به "اردو" می نوشتی نامه ها  
 یا به لفظ "انگلیسی"، چاه ها  
 لیک می دانم که ای مرد شگفت

این گنہ را بر تو متواضعم گم فقت  
 گرد گم بارانہ بہشت آئی فرود  
 کی بجز شعر در می خواہی سرود  
 کاشکی نام آوران ا بجن  
 در کتابت خواندہ بلودند این سخن  
 "گم چہ ہندی در عدوبت شکر است  
 طرز گفتار در می شیرین تر است"